روزنامه شرق

هنر • روزنامه

هنرمند جامعه را می‌چرخاند، گفت‌وگو با پروانه اعتمادی — صفحه ۸

پیدایش فیلم همچون در یک آینه، هنگامی که نقوش جان می‌گیرند — صفحه ۹

زنگ خطر برای «مرکل» به صدا درآمد — صفحه ۱۰

عکس: شرق

علی (الکساندر) رهبری در گفت‌وگو با «شرق»:

احیای ارکستر سمفونیک کاری ندارد

طاهره رحیمی

انتخاب «حسن روحانی» به‌عنوان یازدهمین رییس‌جمهور ایران، امید را به دل بسیاری از هنرمندان ایرانی بازگرداند؛ چه هنرمندانی که ساکن ایران بودند و چه آنها که در خارج از مرزهای ایران سکونت دارند. یکی از این هنرمندان «علی رهبری» است؛ پرافتخارترین رهبر ارکستر تاریخ ایران که با وجود تجربه ناخوشایند آخرین حضورش در ایران، باز هم به آینده موسیقی ارکسترال ایرانی امیدوار شده است. رهبری هشت سال قبل و در آغاز کار دولت نهم، پس از ۳۰سال دوری از وطن به دعوت مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ایران بازگشت تا ارکستر سمفونیک و کر این ارکستر را مدیریت و رهبری کند. او موفق شد پس از تمرین‌های فشرده با این ارکستر، برای نخستین‌بار پس از انقلاب، به‌طور کامل چهار قسمت سمفونی نهم بتهوون را به روی صحنه ببرد و تحسین همگان را برانگیزد. اما این شادی دیری نپایید و او در شب آخرین اجرایش، روی سن تالار وحدت استعفا داد و در اعتراض به وضعیت موسیقی کلاسیک ایرانی، ایران را ترک کرد تا در نامه‌ای سرگشاده به وزیر وقت ارشاد را ارشاد کند و از کاستی‌های موجود بگوید. او سال‌هاست در اتریش زندگی می‌کند و نامش در دانشنامه‌های موسیقی جهان، به‌عنوان یکی از رهبران موفق و معروف جهان ثبت شده و تقریبا هیچ هنرمندی از خاورمیانه نتوانسته به اندازه او افتخار کسب کند؛ در این چهار دهه فعالیت حرفه‌ای، افتخاراتی همچون دریافت مدال طلای جهانی در مسابقات رهبری ارکستر، رهبری بیش از ۱۲۰ ارکستر مطرح دنیا تا دستیاری «هربرت فون کارایان» رهبر افسانه‌ای جهان و ضبط حدود ۲۰۰ اثر موسیقی کلاسیک جهانی با حرفه‌ای‌ترین ارکسترها و اپراهای دنیا و...

با انتخاب «حسن روحانی» به ریاست‌جمهوری و انتشار نامه سرگشاده و سرشار از امید علی رهبری به او، بسیاری از نوازندگان و موسیقیدانان ایران، منتظرند تا با دعوت دوباره او به وطن، خون تازه‌ای در کالبد بی‌جان موسیقی ارکسترال ایران جریان بگیرد. رهبری در تازه‌ترین گفت‌وگویش عنوان کرده است، برای بهبود وضعیت موسیقی ارکسترال ایرانی و ارکستر سمفونیک تهران - که فعلا در اغماست - حاضر به هر نوع کمکی است؛ حتی اگر این کمک همچون هشت‌سال قبل، رهاکردن کارش در اروپا و پرواز به سمت تهران باشد. به همین بهانه با علی (الکساندر) رهبری به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

به تازگی در گفت‌وگویی عنوان کرده‌اید که حاضر هستید، کارهایتان را رها کنید و برای هر نوع کمکی به ایران بیایید درست است؟

بله این را گفته‌ام. البته باید بدانند که اصلا مرا برای چه کاری می‌خواهند. هر زمانی که بخواهند، با دل و جان هر کاری که از دستم بربیاید انجام می‌دهم. من سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) کار عجیبی کردم و تمام برنامه‌هایم را لغو کردم که به ایران بیایم. البته این را بگویم که رهبری این ارکستر نه از نظر حرفه‌ای و نه از نظر مالی به درد من نمی‌خورد و فقط می‌خواستم کار درجه یک انجام دهم. اما متاسفانه نتوانستم بمانم و به اروپا برگشتم و بعد هم نامه‌ای سرگشاده به وزیر ارشاد وقت نوشتم. از ایران که بازگشتم تا چند ماه بیکار بودم، البته به سرعت دوباره برنامه‌هایم پر شد. با این حال باز هم حاضرم این کار را تکرار کنم، کارهایم را رها کنم و به تهران بیایم. وقتی که آدم سن و سالش بالاتر می‌رود، علاقه‌مند می‌شود که شاید در وطن هم بتواند کاری کند.

قطعا از شما برای راه‌اندازی دوباره و بالاتربردن سطح ارکستر سمفونیک تهران استفاده خواهند کرد، با توجه به تجربه‌تان از کار با این ارکستر، مشکل اصلی آن را در چه می‌بینید؟

ارکستر سمفونیک تهران همیشه با دو مشکل اساسی روبه‌رو بوده، یکی مساله حقوق و درآمد نوازندگان و دیگری که از زمان تاسیس ارکستر سمفونیک تا حالا وجود داشته رهبری ارکستر است. اگر شما به نوازنده احترام نگذارید و پول کافی به او ندهید، اصلا نمی‌شود کار را شروع کرد. توسکانینی یکی از رهبران خوب جهان گفته است، ارکستر بد وجود ندارد، اما رهبر بد وجود دارد. یعنی نمی‌توان تمام مشکلات ارکستر را گردن نوازنده‌ها انداخت. به اعتقاد من بزرگ‌ترین مشکلی که در ۶۰ سال گذشته ارکستر سمفونیک داشته، این است که هیچ‌وقت به‌صورت صددرصد حرفه‌ای کارش را انجام نداده. اشکال کار این است که هرکسی که بر سر کار آمده به‌دنبال گذاشتن یک رهبر ایرانی بوده که متاسفانه بیشترشان هم آماتور بوده‌اند. هرکسی که سر این ارکستر می‌آمده، یا بدون دلیل هندوانه زیر بغل بچه‌ها می‌گذاشته یا دایم آنها را تحقیر می‌کرده. هرکسی که مسوول تصمیم‌گیری برای این ارکستر است، باید دنبال یک رهبر حرفه‌ای باشد، لازم هم نیست که حتما ایرانی باشد. بعد از مرحوم ناصری که هشت، ۹ سال رهبر ارکستر بودند که متاسفانه کار اصلی‌شان رهبری ارکستر نبود، اما به هرحال بهتر از دیگران ارکستر را حفظ کردند، اما بعد از ایشان همه‌چیز به هم ریخت. در تمام این سال‌ها می‌توانستند از کشورهای دیگر با قیمت خیلی پایین رهبری بیاورند که برای ارکستر برنامه‌ریزی کند و به جای آنکه ارکستر شش هفته تمرین کند با یک هفته تمرین عالی روی صحنه بیایند. ما باید بدانیم که چه ثروتی در کشورمان داریم و چطور باید از آن استفاده کنیم. ببینید مثلا سطح مرحوم هوگو چاوز که از آقای احمدی‌نژاد بالاتر نبود؛ منظورم از نظر موسیقی است. ولی فرق‌شان این بود که آقای چاوز فهمیده بود که یک ارکستر بااستعداد در کشورش دارد و یک رهبر خوب که می‌تواند از آنها استفاده کند. به ارکستر کمک کرد تا اینکه این ارکستر خیلی زود تبدیل به یکی از ارکسترهای خوب دنیا شد و الان در محافل هنری صحبت از این ارکستر است. شما ببینید ما امروز در ایران، حدود هفت، هشت ارکستر نظامی داریم که هیچ‌کسی با آن کاری ندارد. چرا؟ چون از زمان ناصرالدین شاه تا امروز به آنها نیاز بوده و می‌دانستیم که چطور باید به موقع از آنها استفاده کنید.

به ارکسترهای نظامی اشاره کردید که اصلا کارشان اجرا در مناسبت‌هاست؛ اما اجراهای مناسبتی در این هشت سال همیشه مورد اعتراض نوازندگان این دو ارکستر بوده، البته غیر از مسایل مالی و حقوق‌شان.

ببینید شغل ما این است که برای مردم موسیقی اجرا کنیم تا آنها گوش کنند، کیف کنند یا بفهمند یا فرهنگ‌شان بالاتر برود، در این شکی نیست. اما ارکستر یک چیز است و بنگاه شادمانی چیزی دیگر. یک ارکستر سمفونیک یک فرهنگ است، یک فرهنگ جهانی است و اروپایی و غیراروپایی ندارد. موتزارت، بتهوون و بزرگان دیگر و آثارشان نه آلمانی و اتریشی که جهانی است، همان‌طور که حافظ، سعدی و خیام هم جهانی‌اند. دولت هزینه می‌کند تا فرهنگ مردم بالاتر برود. حرف من این است که ما مدرسه موسیقی داریم، ارشاد هزینه‌های مختلفی هم در این زمینه انجام می‌دهد، اما بچه‌ها که بیرون می‌آیند، نه‌تنها هیچ امکان تازه‌ای برای اشتغال آنها نیست که اصلا در دو ارکستر مهم کشور را هم می‌بندند. یعنی همان وزارتخانه‌ای که اینقدر هزینه کرده، دقیقا زمان برداشت محصولش، دست به چنین کارهایی می‌زند. چند سال پیش، خبرنگاری در خارج از کشور من پرسیدند که آقای احمدی‌نژاد می‌گویند که باید موسیقی خوب داشته باشیم. من گفتم متاسفانه چون آقای احمدی‌نژاد شغل‌شان این نیست، نمی‌دانند که اصلا موسیقی بد وجود ندارد؛ موسیقی سلیقه است. مادر من یک زن بی‌سواد، اما بسیار فهمیده بود، ارزش موسیقی را می‌دانست و مرا تشویق می‌کرد. حالا وزیر یا معاونی که می‌آید، باید علاقه‌مند باشد و بداند که موسیقی نه‌تنها برای چهره جهانی که فرهنگ مملکت اهمیت دارد. آن وقت است که می‌تواند کاری کند. امیدوارم تا ما زنده هستیم این اتفاق بیفتد.

درست‌کردن وضعیت ارکستر سمفونیک هیچ زحمتی هم ندارد و در عرض یک هفته می‌توان این ارکستر را درست کرد. البته وضعیت ارکستر زمانی درست می‌شود که همه‌چیز از پایه درست شود. منظورم این نیست که همه‌چیز را از اول شروع کنند؛ از نوازنده‌ها امتحان بگیرند و آنها را به سیخ بکشند؛ با عوض‌کردن نوازنده‌ها که ارکستر درست نمی‌شود

چقدر امیدوار هستید که درهای ارکستر سمفونیک تهران دوباره باز و اصولا این ارکستر به سطوح حرفه‌ای نزدیک‌تر شود؟

ایران می‌تواند یک ارکستر درجه یک و خوب و نوازنده‌های خوب داشته باشد، به شرط آنکه اساس کار حرفه‌ای باشد. باید روزی باشد که در تهران یک رهبر و مدیر هنری واقعا حرفه‌ای بیاید. ارکستر مثل یک خانه می‌ماند و شما هر وقت که بخواهید می‌توانید سقف و دیوارها را تعمیر کنید، کافی است که وضع مالی‌تان خوب باشد و اصولا بخواهید. اصلا نگران نباشید. درست‌کردن وضعیت ارکستر سمفونیک هیچ زحمتی هم ندارد و در عرض یک هفته می‌توان این ارکستر را درست کرد. البته وضعیت ارکستر زمانی درست می‌شود که همه‌چیز از پایه درست شود. منظورم این نیست که همه‌چیز را از اول شروع کنند؛ از نوازنده‌ها امتحان بگیرند و آنها را به سیخ بکشند؛ با عوض‌کردن نوازنده‌ها که ارکستر درست نمی‌شود. درست‌کردن وضعیت ارکستر سمفونیک مثل هر کار حرفه‌ای دیگری اصول مشخصی دارد و لازم نیست که شما یک آدم خاص و بااستعداد باشید. باید اصولی را رعایت کنید که در همه دنیا انجام می‌شود. کافی است برنامه‌ریزی درستی انجام دهیم و مثلا مدلی از همان کشور همسایه ایران، ترکیه بگیریم. چون از بسیاری جهات شبیه ما هستند و من ۱۶، ۱۷ سال است برای رهبری به آنجا می‌روم. در ترکیه حضور ارکستر سمفونیک، یعنی جایی است که سرود ملی مملکت را اجرا می‌کند؛ همچون نهادهایی مثل بیمارستان، مدرسه، پلیس جزیی از زندگی مردم است و در قانون اساسی پیش‌بینی شده. به‌همین دلیل هیچ وزیر یا مدیری نمی‌تواند آن را تعطیل کند. اگر ارکستر سمفونیک تهران هم چنین شرایطی پیدا کند، می‌توان به ثبات تغییرات در آن امیدوار بود. این الگویی است که در تمام جهان تمام کارهای گروهی و حرفه‌ای سامان می‌گیرد. سیاستمداران در کشور ما به ورزش و مثلا فوتبال اهمیت می‌دهند، اما ارکستر سمفونیک که بخشی از فرهنگ این کشور است، انگار آنقدرها اهمیتی ندارد، حداقل تا پیش از این که اینطور بوده. همین چند وقت پیش وقتی بسکتبال ایران قهرمان آسیا شد، همه مقامات به آنها تبریک گفتند، قطعا من هم مثل هر ایرانی دیگری خوشحال شدم، اما یادم آمد که وقتی من مدال طلای جهانی رهبر ارکستر را بردم، هیچ‌کسی تبریک هم نگفت. (خنده) امیدوارم روزی برسد که این مسایل فرهنگی هم برای مملکت ما مهم باشد.

چرا پیش از این و حتی در آن ۳۰سال به ایران نیامدید؟

اگر دعوت می‌شدم، می‌آمدم. اما از من کمکی خواسته نشد که بیایم. طبق قانون اساسی ایران، هرکسی که شناسنامه ایرانی دریافت کرده تا آخر عمرش چه بخواهد و چه نخواهد ایرانی می‌ماند، حتی اگر از کشورهای دیگر تبعیت دریافت کرده باشد، اما متاسفانه وزارت ارشاد، دست‌کم پیش از این، با هنرمندان جهانی ایران عکس این موضوع را رفتار می‌کرد و برای حفظ منافع معدود هنرمندی که عرصه موسیقی ارکسترال را قبضه کرده، حتی اسمی هم از افراد دیگر نمی‌آورد. در صورتی‌که در کشورهای دیگر افتخار می‌کنند که این هنرمندان برای چند ماهی در مملکت آنها کار کنند. شرم‌آور است تاکنون حتی اسمی هم از «لطفی منصوری» که یکی از بزرگ‌ترین کارگردان‌های اپرای دنیا هستند، آورده نمی‌شود. ایشان هیچ‌گاه به ایران دعوت نشدند تا آنکه متاسفانه همین چند روز قبل در سانفرانسیسکو فوت شدند.

آقای رهبری غیر از موسیقی کلاسیک، موسیقی‌های دیگری گوش می‌دهید؛ گروه یا موسیقی خاصی هست که دوستش داشته باشید.

اسم نمی‌توانم ببرم؛ چون موسیقی‌های دیگر را اتفاقی گوش می‌کنم؛ مثلا دوستانی دارم که موسیقیدان هم نیستند و وقتی دعوتم می‌کنند؛ قطعات مختلفی را می‌گذارند و با هم گوش می‌دهیم. غیر از موسیقی کلاسیک که شغلم بوده؛ در تمام این سال‌ها موسیقی ایرانی را همچنان دوست دارم و علاقه‌ام به آن عوض نشده؛ همین‌طور که اخلاقم هم عوض نشده. شاید تنها چیزی که عوض شده باشد، زبان فارسی‌ام است که شاید ضعیف شده باشد. (خنده)

در سال‌های اخیر که موسیقی‌های دیگری اجازه ظهور پیدا کرده‌اند؛ بعضی موسیقیدان‌ها به موسیقی‌های پاپ، تلفیقی که همان پاپ ایرانی بود، به نوعی معترض شده‌اند. شما چه فکر می‌کنید؟

ضرب‌المثلی در فارسی داریم که درخت هرچه بارش بیشتر شود، افتاده‌تر می‌شود. شما هر قدر که بالاتر بروید، از این انتقادهای کشکی کمتر می‌شنوید. من با بزرگ‌ترین پیانیست‌ها و ویولنیست جهان کار کرده‌ام؛ اما هیچ‌وقت چنین چیزهایی نشنیده‌ام. تمام اینها از بی‌سوادی است. کسانی هم هستند که با چنین انتقادهایی می‌خواهند خودشان را مهم جلوه دهند. یک میلیونر، آبگوشت می‌خورد، خیلی هم لذت می‌برد. یک تازه‌به‌دوران‌رسیده است که می‌گوید واه واه آبگوشت دیگر چیست؛ در موسیقی هم همین‌طور است.

رهبری و دهلوی سال ۴۵ با ارکستر صبا - عکس از آلبوم حسین دهلوی

آرشه

او ذاتا رهبر است

ارسلان کامکار
آهنگساز و نوازنده

اولین آشنایی من با آقای «علی رهبری» به سال‌های ۵۰خورشیدی برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که برادر بزرگم هوشنگ در ارکستر «ژونس موزیکال» ویولن می‌زد و آقای رهبری، رهبری‌اش می‌کرد. آقای «رحمت‌الله بدیعی» ویولن اول بودند، در کنارش هوشنگ می‌نشست و بعدتر هم نوازندگانی مثل «همایون رحیمیان» و «رضا عالمی». اما با آقای رهبری وقتی از نزدیک آشنا شدم که در سال۸۴ به دعوت مرحوم «فریدون ناصری» برای رهبری ارکستر سمفونیک به تهران آمدند. نخستین اجرایمان سمفونی «دنیای نو» دوورژاک و سمفونی شماره چهارم چایکوفسکی بود. کمی بعدتر قرار شد آقای رهبری بمانند و ایشان هم مشغول برنامه‌ریزی برای ارکستر شدند. نوازندگان، انگیزه تازه‌ای پیدا کرده بودند و آماده همکاری و اجراهای تازه شدند. یادم هست که به ایشان گفتم، حتی اگر لازم باشد خودم هم در آزمون ورودی ارکستر شرکت می‌کنم. اما متاسفانه وضعیت به‌خوبی پیش نرفت و اجرای دوم‌مان، سمفونی شماره ۹ بتهوون آخرین اجرای ما با آقای رهبری شد؛ اجرایی که یکی از بهترین‌ها در دوره حضورم در ارکستر سمفونیک تهران بود.

موفقیت آقای رهبری در ارکستر سمفونیک تهران و قطعا هر ارکستر دیگری دو علت دارد؛ احاطه علمی و توانایی فردی. چندین سال قبل در کلاس‌های رهبری «توماس کریستین داوید» رهبر برجسته شرکت کردم و خاطرم هست که تاکید آقای داوید غیر

از آگاهی و توانایی علمی، بر منش و رفتار رهبر ارکستر بود. آقای داوید معتقد بودند که یک رهبر باید کاریزما و جذبه داشته باشد؛ وقتی دستش را تکان می‌دهد، باید ارکستر زنده شود و دوباره جان بگیرد. این مهم‌ترین ویژگی آقای علی رهبری است. ایشان هم صبر و حوصله کافی دارند و هم شناخت درستی از وضعیت روحی و روانی اعضا. به همین دلیل می‌توانند با اعضای ارکستر به خوبی ارتباط برقرار کنند. من فکر می‌کنم آقای رهبری ذاتا رهبر هستند. علاوه‌بر این، قطعاتی را که اجرا می‌کنند مثل کف دست می‌شناسند. آقای رهبری می‌دانند که وقت تمرین مثلا باید بر چه قسمت‌هایی تاکید کنند و چه قسمت‌هایی را رها کنند تا در نهایت کار درست به بار بنشیند. وقتی یک نوازنده با رهبری که دارای چنین خصوصیاتی است کار می‌کند، خودش را کاملا در اختیار او می‌گذارد، اما وقتی نقطه ضعفی در کار یک رهبر ببیند، جذبه و کاریزمای رهبر هم برایش می‌شکند و دایم شک می‌کند؛ آقای علی رهبری نقطه ضعفی ندارد. البته ارکستر سمفونیک تهران کار با رهبران برجسته دیگری را همچون آقای «لوریس چکناواریان» در کارنامه‌اش دارد که با رهبری‌شان خون تازه‌ای در رگ‌های این ارکستر جاری کرده‌اند.

پارتیتور

موسیقی همان درد و رویا

پیمان سلطانی
رهبر ارکستر و آهنگساز

نشانه‌های مشترک میان ما، همان درد و رویاست که در نقطه‌ای دور، خانه را جان داد و خاک را آهنگِ دیگر. دور از وطن، نَفَس مهار ندارد و زمین فرجامی تراژیک می‌گیرد و موسیقی می‌خواهد اعتراض از طبیعت جماعتی را عرضه کند که در خیابان امروز من پرسه می‌زند. تجربه‌ای که بیم و اضطراب را از گذشته آورد و از حال برد. و این همان خرق عادت است که از نظم اجتماعی دور شده و موسیقی ما را تنها گذاشته است. نتیجتا برای رهایی از این برزخ عمومی، تلاش جانکاه برای بازیابی موسیقی باید به‌دور از فردیتِ انضمامی باشد که در گرو تجدد آمرانه است و گاه هم در زیر لوای گفتمان مدرنیست ایرانی جا خوش می‌کند.

غالب اهالی موسیقی ایران به کمک ابزار مدرن لهیده یک قرن پیش، خود را راهی خانقاه کرده‌اند و گروهی دیگر آینده غریب اندیشه در مدرنیته ایرانی را در رودررویی با اهالی ادبیات هم‌عصرشان، مزمزه کرده و حتی به این درک هم نرسیدند که بعد از انقلاب مشروطه به‌وسیله رسالت اجتماعی و تاریخ نوشتار، دورنمای زمان حال را باید از طریق چالش و مواجهه با فرآورده‌های تخیل، فراهم کنند.

در دورانی که شرایط نوسازی شتابزده و دستوری با بنیه‌ای سیاسی در ایران شکل می‌گرفت و تنها بخش اندکی از آن به دفاع از فرهنگ بومی اختصاص داشت، مدرنیته ایرانی در هم‌آمیزی‌اش با اسطوره‌های ایرانی فاجعه آفرید، که البته در مقطعی کوتاه این همسازی به دیالکتیکی روشنگر مبدل شد. ثمره این هم‌آغوشی در موسیقی، ردای دروغین «فاوستی» بود که از نو بر تن عده‌ای منتخب رفت. در طول این سال‌ها با تغییر جریان‌های مختلف سیاسی بسیاری از هنرمندان و حتی جریان‌سازهای موسیقی، رنگ و لعاب آن ردا را مدام تغییر دادند و چهره‌به‌چهره شدند و هنوز این راه ادامه دارد.

تعداد اندکی از مستعدین موسیقی این نظم سرکوبگر و ماسکه را به‌هم ریختند و راه برون‌رفت از حصارهای اساطیری صرف را فراهم آوردند و با

تکیه بر تخیل قومی و ملی خویش، شکل گفتمان را به سوی مهار همزمان قدرت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سوق دادند.«علی رهبری» جزو این گروه بود که مادرِمرده وطنِ موسیقی را بزک نکرد. اگر هنوز چراغ موسیقی در ایران سوسویی دارد و گاه به‌روایتِ واقعی اجتماعی بدل می‌شود، ثمره انرژی سترگ و مضاعف انسان‌هایی است که موسیقی را در هوای آزاد تنفس می‌کنند.

«علی رهبری» خیلی زود دریافت که نیازهای گروه‌های اجتماعی و آرزوهای انسانی می‌تواند به بدعت‌ها و نوآوری بینجامد. برای همین باید فراتر از دریافت‌های ذهنی و عملکردهای اجتماعی نگاه موسیقایی‌اش را به بخش‌های اساطیری و حماسی رهنمون کند. تمامی چهره‌های تاریخ‌ساز از همین طریق قلب زمانشان را نشانه رفتند و بدون هیچ واسطه دُردانه‌ای جهان‌بینی و هویت انسان ایرانی را توسعه دادند. هراس از کویر برای رهایی و آزادی همیشه با التهاب و رنج بوده است و برای اینکه قدرت فرهنگی جامعه در خدمت بخشی از طبقات متفرعن ستیزه‌جو قرار نگیرد، باید نقطه‌های کانونی تجدد آمرانه را کنار زد و باغ خیال‌انگیز هنر را در اختیار اشخاصی گذاشت که دلشان همواره با مردم و آغوش گرم و ایمنشان مکان امنی در سرای پراضطراب هنر برای تمامی دوستان این عرصه است.

هدایت ارکسترهای موسیقی اگر قرار باشد صدای معاصر تمامی اقوام ایران باشد و حکایتش چون پیش به مرثیه بدل نشود، باید از منافعی که ناعادلانه در چنگال پیچ‌درپیچ عده‌ای کارگزار بخیل قرار گرفته رها شود و به آفتابی بدل گردد که بر بالای بام خانه تمام انسان‌های نیلوفری بدرخشد. علی رهبری به دلیل تمام توانایی‌هایش در رهبری ارکستر و آهنگسازی و همچنین تجربه و تسلط قابل تقدیرش در موسیقی، بهترین گزینه برای بازگرداندن این فرزند رانده‌شده است. چرا که در جایگاهی قرار گرفته که دیگر نیازی برای کسب شهرت و اعتبار نخواهد داشت. در فضایی که بیش از پیش به عجز و ناتوانی و استیصال بدل شده و عده‌ای نارَس سوار بر موج با چپیدن در کلوپ‌ها و تیم‌های پوشالی می‌کوشند تا رقیب و رفیق را از دور خارج کنند، نباید قهرمانان را به استیصال انداخت که «شب‌نشینی زندانیان در زنجیر» را آرزو کنند.

ما تبار سنت پهلوانی و اهورایی را در فرهنگ و تاریخمان از دست داده‌ایم. حتی گونه‌های زمینی این آیین پهلوانی را و به دلیل دور شدن از خصوصیات جهان این دوره جنگ‌ستیزی را به‌جای دوستی و دلیری برگزیدیم. به این ترتیب شیوه تولید کلان در هنر را به خلق ترجیح دادیم. ثمره‌اش این می‌شود که علی رهبری‌ها در آن سوی مرزهای ایران به قدوقواره ارکسترهای غیرایرانی می‌افزایند و ما اینجا کوتوله‌ها را پروارترو ما همان«... خوار و بی‌نصیب.»

و اما گفته نیچه کلام آخر است:«اما روزی، در روزگاری قوی‌تر از این روزگار روبه‌تباهی ناباور به خویش، باید نزد ما فراز آید آن انسانِ نجات‌بخش با عشق و خوار داشت بزرگش، آن جان آفریننده که نیروی زورآورش، وی را از هر کناره‌گرایی و هر عالم فراسو یک‌باره بَرکَنده است و مردم، خلوت‌گزینی‌اش را به‌خطا گریز از برابر واقعیت گمان کرده‌اند. حال خلوت‌نشینی‌اش جز فرورفتن و نقب زدن و رخنه کردن در واقعیت نبوده است، چنانچه روزی چون دوباره پدیدار شود با خود نجاتِ این واقعیت را خواهد آورد؛ نجات از نفرینی که آرمان فرمانروای تاکنونی بر آن نهاده است.»